

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۱۰، ش ۲ (پیاپی ۲۱)، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

پیوند میان جدل باختین با جدال به عنوان یکی از عناصر داستان در "سنگ صبور" دکتر فاطمه ادراکی

مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رشت، دانشگاه پیام نور، رشت، ایران

دکتر هادی دهقانی یزدلی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان تهران، تهران، ایران

چکیده

میخائیل باختین، از برجسته‌ترین اندیشمندان و نظریه‌پردازان در عرصه‌ی نقد ادبی است. از مهم‌ترین مؤلفه‌های قابل توجه، از دیدگاه وی، مفاهیمی چون سبک بخشی، نقیضه، جدل و رویکرد کارناوالی است. سنگ صبور صادق چوبک، نیز از برجسته‌ترین رمان‌های ایران است که در آن دیدگاه منطقی گفتگویی و به ویژه رویکرد جدلی باختین مورد توجه قرار گرفته است و بدین ترتیب در این داستان میان جدل باختین و جدال به عنوان یکی از اجزای عناصر داستان گفتگو برقرار شده است. در واقع عامل پیوند میان این دو عنصر کشمکش است. این کشمکش در جدل باختین به صورت شک و تردید راوی با خودش و در جدال به صورت کشمکش میان شخصیت‌ها یا کشمکش خود شخصیت با خودش نمود می‌یابد. این پژوهش برآن است که پس از معرفی رمان سنگ صبور و نیز تعریف و تشریح جدل باختینی و جدال داستانی، به کاربرست این مؤلفه‌ها به عنوان یک مشخصه‌ی بارز در رمان بپردازد.

واژگان کلیدی: سنگ صبور، باختین، رمان، جدل، جدال

۱- مقدمه

سنگ صبور از جمله رمان‌های ماندگار در ادبیات داستانی ایران است. نحوه‌ی نگارش و سبکی را که چوبک در این اثر مورد استفاده قرار داده است یکی از مشکل‌ترین ساخت‌های ادبی است. «حداقل شش نوع زبان و لحن برای این داستان ساخته شده؛ به علاوه در استخدام لغات و تصاویر، اصطلاحات خاص زمان در نظر گرفته شده یعنی هیچ لغت و تعبیر ساخت سال‌های بعد در آن راه ندارد» (سپانلو، ۱۳۷۴: ۱۷۲).

این رمان از ۲۶ قسمت تشکیل شده است که هربخش شامل تک‌گویی درونی شخصیت هاست. «حدیث نفس احمد آقا بیشترین قسمت از روایت داستان را در بردارد و بقیه‌ی رمان را کاکل زری، بلقیس، جهان سلطان و سیف‌القلم روایت می‌کنند» (میر عابدینی، ۱۳۸۰: ۵۳۳).

از میان آثار صادق چوبک، رمان **سنگ صبور** به واسطه‌ی حضور صدای دیگری از سایر داستان‌هایش متمایز شده است. این صدای دیگری در این رمان به دو قسمت تقسیم می‌شود. قسمت اول مربوط می‌شود به جدل باختین که همان صدای نویسنده است که در شک و تردید است و قسم دوم به عنوان عنصر جدال در داستان است باختین یکی از منتقدان روسی است که به قسم اول، صدای دیگری توجه می‌کند.

در این مقاله به جوانبی پرداخته‌ایم که پیشتر به آن توجه نشده است یعنی بررسی رمان **سنگ صبور** بر طبق نظریه‌ی جدل باختینی. تاکنون پژوهشی که به این رویکرد در این رمان پرداخته باشد، نوشته نشده است. بنابراین شاید یکی از مناسب‌ترین رهیافت‌ها برای بررسی این داستان، رویکردی باشد که بر اندیشه و نظریات باختین تمرکز دارد. پیش از آن که به بررسی مؤلفه‌های جدل و جدال و ارتباط آن‌ها با رمان بپردازیم به شرح کوتاهی از خلاصه‌ داستان و نکات موجود در آن اشاره می‌کنیم.

۲- بحث و بررسی

داستان حدود سال ۱۳۱۲ در شیراز می‌گذرد. در خانه‌ای که چندین مستأجر دارد. «سنگ صبور تک‌گویی درونی هریک از مستأجران خانه است» (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۸۸). یکی از این مستأجرها، «احمد آقا» است. او مرد جوانی است که شغلش معلمی است و از طرف دیگر هوای نویسندگی در سردارد. احمد آقا در کنج اتاقش با عنکبوتی که به او «آسید ملوچ» می‌گوید بحث می‌کند. شخصیت دیگری که در این خانه حضور دارد، «گوهر» است. او در دوازده سالگی مورد توجه «اسماعیل» تاجر پولداری که سه زن داشته قرار می‌گیرد. گوهر از او صاحب پسری می‌شود به نام «کاکل زری» یک روز که «گوهر» به همراه «کاکل

زری» به صحن شاهچراغ می روند، دست یک دهاتی به بینی «کاکل زری» می خورد و پسرک از بینی اش خون جاری می شود و مردم طبق اعتقادات خرافی شان بچه را حرامزاده می نامند و او را از صحن بیرون می اندازند و آن گاه که «حاج اسماعیل» از ماجرا آگاه می شود زن و پسرش را از خانه بیرون می کند.

«جهان سلطان» نیز که کلفت خانه ی آنان بود، از گوهر هواداری می کند و «حاج اسماعیل» او را از پله های بالاخانه پرت می کند و او فلج و زمین گیر می شود و بدین ترتیب از آن روز به بعد در طویله زندگی می کند.

«گوهر» هر روز صیغه ی کسی می شود تا بدین وسیله بتواند هزینه ی زندگی خود، «کاکل زری» و «جهان سلطان» را پرداخت نماید. «بلقیس» از جمله مستأجران دیگر این خانه است. او زنی زشت روست که شوهری تریاکی دارد و از این که «احمد آقا» و «گوهر» با هم رابطه دارند، حسادت می کند. شبی «گوهر» به خانه بر نمی گردد و چندی بعد جنازه ی او و چند زن دیگر در خانه ی مردی به نام «سیف القلم» پیدا می شود. او با این اعتقاد که زن های بدکاره عامل شیوع سفلیس و سوزاک هستند؛ کمر به قتل آنها می بندد. «او تصور می کند که با قتل فواحش راه به جایی می برد اگر دیگر آدم ها غرق در جهل و بیچارگی خود شده اند و زهر زندگی شان را می نوشند، سیف القلم مصلح گم کرده راهی است که به جای هدایت، از میان می برد.» (قاسم زاده، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

با مرگ گوهر اتفاقات دیگری هم می افتد از آن جمله: «جهان سلطان» در گوشه ی طویله، تنها و بدون یاور می میرد، «کاکل زری» هم درحوض می افتد و خفه می شود و مأموران نظمیه، «احمد آقا» را برای شناسایی جنازه ی «گوهر» به خانه سیف القلم می برند. داستان با زاویه ی دید درونی، به شیوه ی جریان سیال ذهن و تک گویی درونی، از زبان شخصیت های مختلف رمان، روایت می شود. در جاهای بسیاری نویسنده مطلبی را ذکر می کند که مربوط به گذشته ی تاریخی بوده و هیچ پیوندی با اصل داستان ندارد. (میرصادقی، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

بی گمان این خلاصه تمام تکنیک های رمان را بیان نمی کند؛ بنابراین شاید یکی از مناسب ترین رهیافت ها برای بررسی این رمان رویکردی باشد که بر اندیشه ها و نظریات باختین تمرکز دارد. دیدگاه باختین در مورد رمان بسیار متفاوت از تعبیری است که پیش از این مورد وجود داشت.

میخائیل باختین در سال ۱۸۹۵ در شهر اورن واقع در جنوب مسکو در خانواده ای اصیل و اشرافی به دنیا آمد. حیات دو دوره ای او چه به عنوان فیلسوف نوکانتی و چه به عنوان منتقد ادبی در همان اختناق استالین در شوروی گذشت. اجتماعی که جز نتایج درد بار،

برای باختین چیزی نداشت، مدام موانع را سر راهش قرار می‌داد، موانعی چون تنهایی، تبعید، عدم انتشار و به اتمام نرسیدن بسیاری از مهمترین آثارش. باختین در دنیایی زندگی می‌کرد که گذشته‌اش در حال فروپاشی و نابودی و آینده‌اش نامشخص و نامعلوم بود، فضایی مبتنی بر خنده ستیزی، جرم اندشی و ایدئولوژی‌های مکالمه ستیز بود که در آن تک صدایی حرف اول را می‌زد و مکالمه در چنین صدای مطلق و تک بعدی به فراموشی سپرده شده بود. (احمدی، ۱۳۷۲: ۳۲).

میخائیل باختین نظریات بسیار زیادی در زمینه‌های مختلف دارد؛ اما مهمترین آن‌ها مربوط می‌گردد به منطق گفتگویی. این طرح، دایره‌ی شمول وسیعی دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان بسیاری از آرا و مفاهیم اصلی و مهم او را در همین قسمت جا داد. از مهمترین مفاهیم در نظام منطق گفتگویی وی «چند صدایی»، «سبک بخشی»، «نقیضه»، «جدل» و «رویکرد کارناوالی» است (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۴۴). از این میان «جدل» و «جدال» به عنوان مؤلفه‌های غالب در رمان سنگ صبور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کاربست مؤلفه‌های جدل و جدال در رمان سنگ صبور

منطق گفتگویی باختین را نمی‌توان به اشکالی از قبیل: بحث، جدل، نقیضه و کارناوال محدود کرد. این‌ها تنها آشکارترین و خوش برش‌ترین اشکال آن هستند. از دیدگاه باختین سخن بازنمایی شده به شکل نمودار صفحه بعد در می‌آید:

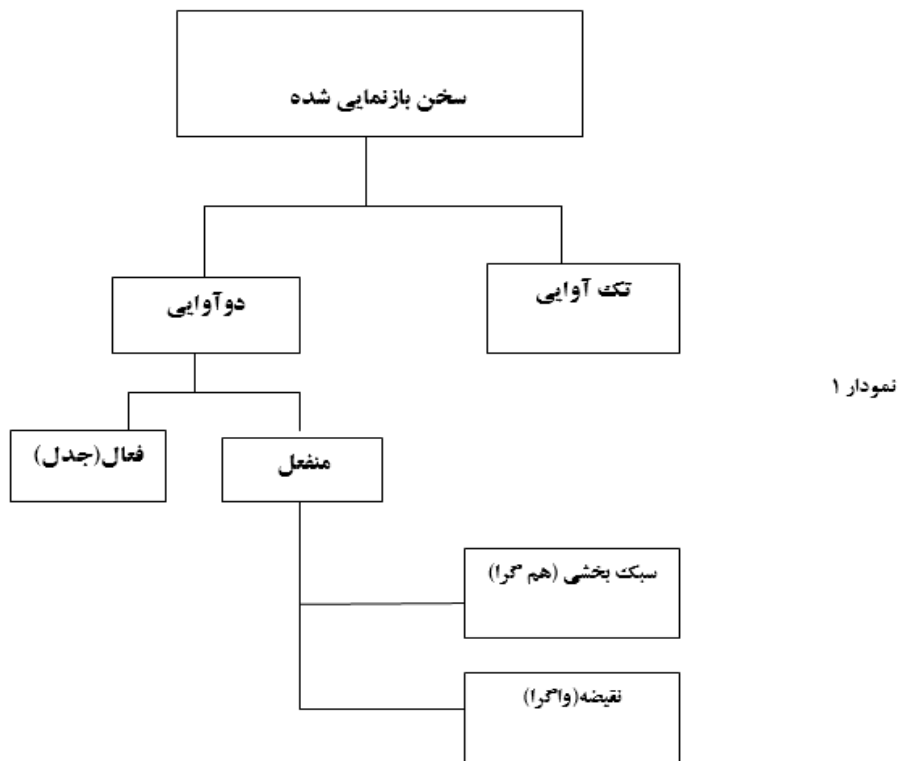
در جدول فوق، قسمتی که به مربوط به دو آوایی و زیر مجموعه‌های آن می‌شود، مهم است. زیرا در این صورت اثر قابلیت یک متن دوسویه را خواهد داشت و از نظر باختین همین مهم و قابل توجه است. «از طریق گفتار دوسویه است که چند آوایی و چند واژگانی در اثر ایجاد می‌گردد» (مقدادی، ۱۳۸۲: ۶۲).

اینک به تعریف و تشریح مؤلفه‌های جدل و جدال می‌پردازیم:

جدل باختینی

در جدل سخن غیر است که نویسنده را عذاب می‌دهد و مدام او را دچار شک و تردید می‌کند. باختین معتقد است که در جدل «قول راوی/ نویسنده جنبه‌ی اقتدارگرا نخواهد داشت» (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۰۹).

در جدل، نویسنده دغدغه دارد، وقتی دغدغه به وجود می‌آید اقتدار از بین می‌رود و تک صدایی جای خود را به چند صدایی می‌دهد به این دلیل که نویسنده نمی‌تواند نظر واحدی درباره‌ی یک مسئله بدهد، به نوعی درباره‌ی آن موضوع، دچار شک و تردید می‌گردد، وقتی شک و تردید به وجود می‌آید، نویسنده نمی‌تواند نظر مطلق و مقتدرانه بدهد. جدل باختینی به شک و تردیدهای خود نویسنده مربوط می‌شود که شامل سؤال‌ها



نمونه‌ی جدل باختینی در این داستان بر می‌گردد به حرام زاده بودن یا نبودن کاکل زری؛ گویا حرام زاده بودن کاکل زری برای نویسنده با شک و تردید همراه است، تا جایی که حتی سعی می‌کند با تمسخر داستان آفرینش، دغدغه‌ای را که در درونش ایجاد شده است، از بین ببرد. گویی نویسنده حرف‌های خود را از زبان احمد آقا، شخصیت داستان بیان می‌کند: اگه نیادش تکلیف کاکل زری چه می‌شد؟ هیچی...میفته تو کوچه‌ها به گدایی.

باباش که قبول نمی‌کنه؛ می‌گه حرومزادس...

کی اومد اول دنیا دسک و دفتر گذاشت ببینه که کی تخم و ترکه کیه؟

تازه مگه قصه خودشون مسخره نیس. چقد مزخرف...

گفتن نسل آدمیزاد همه حرومزاده اندر حرومزاده. چه نقالان ناشی و جاهلی

بودن (چوبک، ۱۳۵۲: ۵۶).

از جمله جدل‌های چوبک، در رابطه با «کاکل زری» این است که گناه وی چه بوده؟ در

بدبختی او چه کسی را باید محکوم کرد؟ «حاج اسماعیل» که پدرش است یا مردم خرافی؟

یا «سیف القلم» که بدبختی‌اش را تکمیل کرد؟ جواب این سؤال‌ها همچنان با همان علامت سؤال، در ذهن نویسنده باقی خواهد ماند چرا که او دچار شک و تردید است.

چوبک در قسمتی که «سیف القلم» زنان را می‌کشد، علاوه بر ذهن خود، در ذهن مخاطب هم، این دغدغه را ایجاد می‌کند که آیا این زنان بدکاره باید کشته شوند؟ یا اینکه نباید حیات را از هیچ انسانی بنابر حق مسلمش، از او گرفت. این دغدغه تا پایان داستان در ذهن چوبک حضور دارد که آیا کشتن افراد هرچند منحرف و بدکاره باشند، درست است یا نه؟ پس می‌توان گفت که جدل‌های چوبک در این داستان یکی راجع به خون آمدن بینی «کاکل زری» است که نشان دهنده‌ی دغدغه‌ی خرافات در ذهن نویسنده است و دیگری راجع به زنان بی‌حقوق و کودکان بی‌سرپرست و بی‌آینده است. چرا که نویسنده نمی‌داند چه کسانی را در بدبختی این شخصیت‌ها مقصر بداند و در نهایت دغدغه‌ی گذشته‌گرایی و ملی‌گرایی نویسنده است.

جدال

جدال و برخوردهایی که انسان در این جهان دارد و یک شخصیت نیز در داستان می‌تواند داشته باشد به سه نوع تقسیم می‌شود: جدال با خود، جدال با طبیعت و جدال با دیگران (عابدی، ۱۳۸۹: ۹۵)

و اینک نمونه‌های جدال در داستان:

جدال با خود

۱- جدال احمد آقا

احمد آقا در این داستان دغدغه‌ی مرگ را دارد و این را می‌توان در جای جای داستان درک کرد؛ برای مثال آنجا که من خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌خواهد از من دیگر خودش بنویسد:

پاشو این هیکل لندهور تو از تو رختخواب بیرون بکش یه کاری بکن که کار باشه. آخه تو برای چی خوبی؟ پاشو یه خرده بنویس از اول زندگیت هی گفتی می‌خوام نویسنده بشم، اما هیچ غلطی نکردی....

تو که کسی نداری، زادو رودی هم نداری اگه همین حالا زیر آوار رفتی؟ چی ازت می‌مونه؟ (چوبک، ۱۳۵۲: ۱۱)

احمد آقا از همان ابتدا دغدغه‌ی مرگ را دارد؛ گویی مرگ خوره‌ای است که در جان او افتاده است. زلزله نیز این ناآرامی و بی‌ثباتی شخصیت وی را بیشتر تشدید می‌کند. جدل بین دو من احمد آقا در اکثر جاهای داستان مشاهده می‌شود:

اصلاً من باید از این خونه برم یه جای دیگه که دیگه چشمم
تو چشم اینا نیفته. از بس گند و کثافت دورم گرفته دارم دیوونه
می‌شم. توهیچ جا نمی‌تونی بری. بازم اینجا اگه یکی دو ماه کرایه
اتاقت پس بیفته میرزا اسدالله بروت نمیاره. جای دیگه باید برج تا
برج کرایه بدی. از این گذشته، همه جا همین جوهره. همه‌ی مردم فقیر
و مریض‌اند حالا تازه تو با اینا اخت شدی (همان: ۴۸)

علاوه بر این‌ها، شک و تردیدی که احمد آقا برای نوشتن داستان دارد، نمونه‌ی دیگر
از جدال‌های اوست؛ گویی چیزی او را از نوشتن باز می‌دارد. او از یک طرف نمی‌خواهد
بنویسد؛ اما از طرف دیگر دوست دارد که این کار را انجام دهد:

آخه این چه نوشتنی داره؟ تو میدونی برای نوشتن زندگی آلوده و
چرک این چند نفر، آدم ناچاره چه لغات و کلمات طرد شده‌ای رو
کاغذ بیاره؟ اونوخت جواب مردم رو چی بدم؟ و... (همان: ۷۶)
و سپس صدای دیگر شنیده می‌شود که:

... تو منتظری جهان سلطون از فلسفه ملاصدرا حرف بزنه؟ تا یادت
رفته که حقایقی هم هس. اگه بخواهی چشاتو ببندی و نخوای حقیقت
رو ببینی و آنوخت نویسنده هم باشی که نمیشه. (همان: ۷۶)

یا در جای دیگر ما شاهد جدال «احمدآقا» با خودش هستیم آنجا که وی داستانی از
گذشته‌اش تعریف می‌کند و خود را به «کاکل زری» شبیه می‌کند اما ناگهان می‌گوید:
شاید اینطور نبود، شاید تو خواب دیدم. شاید اصلاً با نم کنار دریا نرفتم.
زندگی من از اولش دروغ بوده. هرچه گذشته دروغ بوده. گذشته مسخره‌س
اونیکه همیشه ازش می‌ترسم آینده‌مه که نمیدونم چه جوری از آب در میاد.
(همان: ۱۸۰)

نمونه‌ای دیگر از جدال احمدآقا با من درونی‌اش:

تو آدم پستی بودی. اما این فداکاری رو نداشتی که دستش رو بگیری
و از منجلاّب شیخ محمود بیرونش بکشی. تو دروغ میگی
و دوستش نمی‌داشتی... خودت را که دیگه نباید گول بزنی
تو یه آدم مرد رند گندی هستی که اصلاً با مردم دیگه فرقی
نداری تو دروغگو هستی می‌فهمی؟ دروغگو... (همان: ۲۹۲)

در این عبارت، صدای درونی احمد آقا با صدای او که از آغاز داستان تا پایان مدام در
جدال‌اند، شنیده می‌شود. در این قسمت «احمد آقا» دغدغه‌ی این را دارد که با «گوهر» رو

راست بوده اما من درونی‌اش خلاف این نظر را دارد. درباره‌ی جدل «احمدآقا» باهمزاد درونی‌اش باید گفت که «قهرمان داستان در قلمرو گفتگوی بالقوه با نویسنده قرار دارد؛ قلمرو ارتباط مکالمه‌ای» (باختین، ۱۳۸۷: ۸۸). در سنگ صبور نیز «احمد آقا» در آن قسمت‌هایی که با من درونی‌اش (یعنی وجدان و درونش) به گفتگو می‌پردازد گویی آن من درونی که صدایش جدال برانگیز است، صدای نویسنده می‌باشد. به نوعی جدال بین دو صدا در سرتاسر رمان به چشم می‌خورد.

۲- جدال سیف‌القلم با خودش

کاشکی یک نفر پیدا می‌کردم کمک می‌کرد. نه، این فکر را نکن. اگر شریک خوب بود خدا یکی برای خودش می‌ساخت. مگر ندیدی شهباز و خان‌بابا با چه شک و تردیدی این گودال‌ها را برایت کردند؟ دیدی چطور با گفتن حقیقت سرشان را شیر مالیدم؟ مرتب می‌پرسیدند این گودال‌ها را برای چه می‌خواهی؟ من گفتم: آقا جان قدر پولتان را بشناسید و ... (چوبک، ۱۳۵۲: ۱۶۷)

جدال جهان سلطان

در قسمتی از رمان آنجا که جهان سلطان شروع به صحبت کردن در باره‌ی کاکل زری می‌کند نیز نوعی جدال وجود دارد:

وختی دماغ بچه خون اومد، مردم تو حرم بلند بلند صلوات واسش فرستادن و واسش راه واز کردن و هلش دادن از حرم بیرونش کردن. اووخ تو صحن همه دورش گرفتن. همه داد می‌زدن «واسیه چی چی حرومزاده رو برای پابوس آقا که مشقت و ا بشه؟» رنگ تو رو گوهر نبود. آخرش جادو و جنبلای سیاهیای هووا کارشون کردن. روزگار گوهر مئه شب تار شد و حاجی گفت «معلوم می‌شه زیر کاسه یه نیم کاسه‌ای هست تا حالا باور نمی‌کردم و خیال می‌کردم بچه مال خودمه؛ اما حالا تو حرم دماغش خون افتاده دیگه حتمه که بچه مال من نیس. امام که دروغ نمی‌گه» (همان: ۹۷).

جهان سلطان در شک و دودلی است. پس یک نوع جدال وجود دارد، می‌توان گفت در ذهن شخصیت دغدغه وجود دارد که ممکن است کاکل زری حرامزاده نباشد؛ اما بعد می‌گوید که امام دروغ نمی‌گوید، از نظر نویسنده این قسمت نقیضه است؛ ولی اگر آن دغدغه‌ای را که شخصیت دارد نویسنده هم داشت، جدل می‌شد.

از جمله جدال‌های دیگر جهان سلطان راجع به «گوهر» و گم شدن اوست: خدایا خودت گواهی که بچه مال خود حاجیه. من خودم او روز تو

حرم همه‌اش بودم که دماغ بچه خون اومد. باچشای خودم دیدم که چجوری مشت خورد تو دماغش خون مته فواره ازش راه افتاد و بچه غش کرد (همان: ۹۶-۹۷)

نمونه‌ی دیگری از جدل جهان سلطان و همزادش: کاشکی یکی بود برای رضای خدا یه چکه آب تربت تو حلقم بریزه. نه، زبونت گاز بگیر تو نمی‌میری. تو مگه چکار کردی که بمیری؟ باید حالا پاهات خوب بشه پاشی راه بری. (همان: ۲۰۰)

جدال کاکل زری

«کاکل زری» نداشتن پدر را که تمام دل مشغولی‌اش در این داستان است چنین بیان می‌کند:

من از روز اول بوا نداشتم. جی جیم می‌گه: بوات تاجر بوده و خیلی پول داشته و خیلی نوکر داشتین. وختی بچه بودی تو شاه چراغ دماغت خون اومد. او روزم که لب حوض بودم دماغم خون اومد ریخت رو سنگ و ... (همان: ۲۴۷-۲۴۸)

جدال شخصیت‌ها با هم

جدال احمد آقا با آسید ملوچ

احمد آقا: «این چرک و خون و دل و روده مگس که تو داری این جوری بالا می‌کشی چه مزه‌ای دارد؟ خیلی به دهنتم مزه کرده؟ لابد مزه حلیم می‌ده». آسید ملوچ: دل و روده و چرک و خون مگس چه فرقی با مال گاو و گوسفند داره؟ من عنکبوت‌م مگس می‌خورم. تو آدمی گاو و گوسفندی می‌خوری. همشون چرک و خونن.

احمد آقا: بازم حرفای گنده‌تر از دهنتم زدی. من آدمم تو عنکبوتی تو چه لیاقت داری که برابر من اظهار وجود کنی. من عقل و منطق سرم می‌شه من فکر می‌کنم. من هر کاری که دلم بخواد می‌کنم.

آسید ملوچ: تو خیال کردی من بلد نیستم فکر بکنم منم دستگاه عصبی و فکری دارم. من مهندس‌م. من نقشه می‌کشم نقشه‌هایی که من بلام بکشم تو، تو یکی شون در می‌مونی و ... (چوبک، ۱۳۵۲: ۹)

این جدال در چندین صفحه ادامه می‌یابد.

یا در جای دیگر احمد آقا خطاب به آسید ملوچ می‌گوید:

تو خیلی شلخته‌ای. شاید برای اینکه زنی این قده شلخته‌ای. ببین، مدتی

این گوشه کارتونکت پاره شده درسش نکردی.

آسید ملوچ در جواب می گوید:

تو چه کار به کار کارتونک من داری؟ من اگه دلم بخواد می‌تونم شبانه‌روز هزار متر تار بتنم و همون جور که تو دست و دلت به کار نمی‌ره که بنویسی، من دس و دلم به کار تابیدن نمی‌ره. می‌خواد چکار؟ این خونه خودش امروز فردا خراب می‌شه و ... (همان : ۱۰)

جدال بین احمد آقا و آسید ملوچ در سراسر این داستان دیده می‌شود که به دلیل فراوانی آن، فقط چند نمونه را ذکر کردیم. جدال شیخ محمود با احمد آقا در صفحات ۱۲۶-۱۲۱ کتاب سنگ صبور دیده می‌شود که به دلیل منافات با اعتقادات دینی و مذهبی از ذکر آن خودداری شد.

۳- نتیجه گیری

صادق چوبک در سنگ صبور بر نظر باختین مبتنی بر دگرگونی، پیشرفت و شدن تأکید دارد. باختین به نوعی سخن یک جانبه‌گرا و تک آوا را نفی می‌کند و نبودن پاسخ را در سخن برای کسی که صحبت می‌کند هراس آور می‌داند. اینکه سخن فقط از جانب یک نفر و با یک صدا بیان گردد و کسی نباشد که پاسخ دهد دردناک است و صادق چوبک در این رمان اجازه می‌دهد که همه شخصیت‌های داستان حرف بزنند.

بنابراین، این اثر یک رمان چند صدایی محسوب می‌شود برطبق اندیشه‌های باختین، چند صدایی جامع مؤلفه‌های سبک بخشی (همگرایی نویسنده با شخصیت اصلی داستان)، نقیضه (عدم همگرایی نویسنده با شخصیت اصلی)، کارناوال (تغییر نقش شخصیت و واژگونی صدای حاکم به همراه طنز) و جدل (درگیری ذهنی نویسنده) است صدایی که او را از درون آزار می‌دهد و وی را بر سر دوراهی، شک و تردید قرار می‌دهد در واقع نوعی کشمکش درونی است.

از این میان، جدل به عنوان مهمترین مؤلفه‌ی چند صدایی در این رمان و جدال به عنوان یکی از عناصر داستان در نظر گرفته شد.

جدال درگیری‌ها و برخوردهای شخصیت‌های داستان است که به سه نوع جدال شخص با خودش، با دیگری و با طبیعت تقسیم می‌شود. در این رمان جدال شخصیت با طبیعت دیده نمی‌شود اگر چه شروع داستان با توصیف زلزله در شیراز آغاز می‌شود؛ اما هیچ نوع درگیری و جدالی با این واقعه‌ی طبیعی توسط شخصیت‌ها دیده نمی‌شود بلکه بیشتر با ترس و بیم و فرار مواجهیم.

بنایران می توان گفت چه در انواع جدال و چه در جدل باختین، شخصیت ها و نویسنده سردرگم‌اند و نمی‌دانند که چاره‌ی کار چیست، درحقیقت صدای دیگری وجود دارد که آن‌ها را دچار شک و ابهام می‌کند. این نسبی‌گرایی حلقه‌ی اتصال میان جدال به عنوان یکی از عناصر داستان و جدل باختینی است.

منابع

- ۱- احمدی، بابک. (۱۳۷۲). ساختار و تأویل متن، نشانه‌شناسی و ساختار گرای، تهران: نشرمرکز.
- ۲- باختین، میخائیل. (۱۳۸۷). تخیل مکالمه‌ای، ترجمه رویا پورآذر، تهران: نشر نی.
- ۳- تسلیمی، علی. (۱۳۸۳). گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (داستان)، تهران: نشر اختران.
- ۴- تودوروف، تزوتان. (۱۳۷۷). منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه‌ی داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.
- ۵- چوبک، صادق. (۱۳۵۲). سنگ صبور، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۶- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۴). نویسندگان پیشرو ابران، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نگاه.
- ۷- عابدی، داریوش. (۱۳۸۹). پلی به سوی داستان‌نویسی، تهران: نشر مدرسه.
- ۸- قاسم زاده، محمد. (۱۳۸۳). داستان نویسان معاصر ایران، تهران: انتشارات هیرمند.
- ۹- مقدادی، بهرام. (۱۳۸۲). «جوینس و منطق مقاله، رویکردی باختینی به اولیس جیمز جوینس»، پژوهشنامه‌ی زبان‌های خارجی، ش ۱۵.
- ۱۰- میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۹). رمان‌های معاصر فارسی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۱۱- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۰). «صادق چوبک: نوشتن از اعماق مردم»، یاد صادق چوبک، گردآوری علی دهباشی.